

سیامی احمد شاہ فاجار بعد از گذشت نیم قرن

-۲۰-

در عرض این روزهای بحرانی (یک ماه و نیم پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی) اولیای سفارت انگلیس در تهران با دوشکل عمده که هر دو به آشفتگی و بلا تکلیفی اوضاع کشور کمک می کرد روبرو بودند: یکی امکان استعفای احمد شاه از سلطنت و دیگری امکان سقوط تهران در قبال حمله کمونیستهای شمال.

وزیر مختار انگلیس (نورمن) که شب و روز با رئیس خود (لرد کرزن) در لندن در تماس تلگرافی بود مخصوصاً به پیروی از دستورهای مؤکد وی، می کوشید که جلو نقشه استعفای احمد شاه را بگیرد و نگذارد که او، با کنار گیری از مقام سلطنت، بحران جاری کشور را تشدید کند. اسناد موثقی که در این باره منتشر شده است (و قسمتی از آنها در سطور آینده نقل خواهد شد) درست عکس آن نظریه ای را ثابت می کند که تا کنون به وسیله یک مشت شایعه ساز و افسانه پرداز در ذهن مردم ایران فرو رفته و آنها را در ورطه این اشتباه تاریخی انداخته است که چون احمد شاه در سفر اولش به فرنگستان در مجلس مهمانی شهردار لندن از قرارداد پشتیبانی نکرد، انگلیسی ها خطونشان برایش کشیدند و تصمیم گرفتند که از سلطنت خلعش کنند!

این طرز استدلال و این گونه تاریخ نگاری فقط دو چیز را ثابت می کند:

- ۱- بی اطلاعی محض از خصال ملی انگلیسی ها و عدم توجه به این نکته که سیاستمداران مسئول بریتانیا هرگز مصالح عالی کشور خود را فدای حب و بغض شخصی نمی کنند.
- ۲- کم گرفتن قدرت ناسیونالیزم ایرانی در آن تاریخ ..

در شماره های اسبق این سلسله مقالات با دلیل و سند نشان داده شد که شخص احمد شاه دربدو امر از پشتیبانان صمیمی قرارداد بود و بنا به قول و قراری که با انگلیسی ها داشت، در مقابل دریافت پانزده هزار تومان مقرری ماهیانه، رسماً متعهد شده بود که هم پشتیبان قرارداد

باشد وهم نخست وزیر عاقد قرارداد (وثوق الدوله) را تا موقعی که تکلیف پیمان در مجلس روشن نشده بر سر کار نگهدارد.

قدرت ناسیونالیزم ایرانی (تحت هدایت مرحوم مدرس اصفهانی و دیگر پیشوایان ملی) سرانجام نقشه انگلیسی‌ها را باطل و از اجرا شدن قرارداد جلوگیری کرد. خود مدرس در یکی از نطقهای مشهور و تاریخی‌اش که چندسال بعد از انقضاء قرارداد در مجلس ایراد شده است، به هوشیاری، وطن پرستی، و حسن تشخیص مردم ایران (همان مردم عامی ولی باایمان که وجودشان در محاسبات سیاسی وثوق الدوله و سرپرستی کا کس از قلم افتاده بود) اشاره می‌کند و می‌گوید:

«..... باینکه اکثریت مردم ایران به پیچ و خمها و رموز سیاست آشنا نبودند، الحق و الانصاف مخالفت خود را به بهترین وجهی که ممکن بود نشان دادند. نه اینکه فرضاً زیدی بگوید که من مخالفت کردم، یا حسن مخالفت کرد، یا حسین نخواست، خیر، سرعده موفقیت ملت همان سرشت و خبیثه ذاتی ملت بود که مقاومت کرد. قوه ملت، طبیعت ملت، اراده ملت، یعنی قویترین نیروئی که می‌تواند با هر دسیسه و تهاجمی مقابله کند، باعث این موفقیت گردید....» (۱)

خود احمد شاه در عرض این دو سالی که از امضای قرارداد می‌گذشت قدرت و عظمت ناسیونالیزم ایرانی را عملاً درک کرده بود اما اولین تکانی که او را متوجه خبط بزرگش (پشتیبانی از قرارداد) ساخت آن پذیرائی سرد - حتی بی احترامی آشکار - بود که در پاریس نصیبش شد.

مطبوعات فرانسه به صراحت هر چه تمامتر نوشتند که پذیرائی از چنین پادشاهی که حاکمیت سیاسی کشور خود را به انگلستان فروخته است مغایر با شأن بین‌المللی فرانسه است و این حملات که در سایر مطبوعات و زین اروپائی منعکس می‌شد او را متوجه ساخت که در قضیه پشتیبانی از قرارداد کلاه سرش رفته است و لازم است که خبط خود را هر چه زودتر جبران کند. به عنوان نخستین قدم در راه اصلاح این خبط، در مجلس مهمانی شهردار لندن از تصدیق بی‌قید و شرط قرارداد خودداری کرد و تصویب یا عدم تصویب آن را موکول به رضایت پارلمان ایران ساخت. جریان ضیافت آن شب تقریباً به همین نحو که ذکر شد در تمام روزنامه‌ها، کتاب‌ها، و گزارشهای سیاسی آن زمان آمده است. اما جمعی از مورخان ظاهر بین ایرانی (بی‌گمان تحت تاثیر حرفها و روایات اغراق آمیز شاهزادگان قاجار که در این سفر همراه احمد شاه بوده‌اند) استنتاجی بس عامیانه از این موضوع کرده و نوشته‌اند که انگلیسی‌ها به انتقام عمل صحیح احمد شاه که حاضر نشد بالحنی تصدیق آمیز از قرارداد صحبت کند مقدمات برداشته شدن او را از سلطنت فراهم کردند!

غلط بودن این استنتاج، در پرتو اسنادی که نسل معاصر به آنها دسترسی دارد، از

آفتاب روشنتر است و اصولاً سرشت سیاست خارجی بریتانیا طوری است که هرگز به سیاستمداران انگلیسی، حتی به لرد کرزن‌ها، اجازه نمی‌دهد که اصول را فدای فرعیات سازند و برای اخذ انتقام از یک پادشاه ضعیف و بیست و چهارساله، مصالح مهم حیاتی بریتانیا را در ایران زیر پا بگذارند.

انگلیسی‌ها از ظرفیت روحی احمدشاه، از امکانات او، و از قدرت سیاسی‌اش در ایران، کاملاً خبر داشتند و می‌دانستند که نفوذ کلام، و پرستیژ ملی این پادشاه به هیچ وجه برای قبولاندن قرارداد ۱۹۱۹ به ملت ایران کافی نیست. برای رجال مسئول انگلستان در این تاریخ جای تردید باقی نمانده بود که آن دستی که به قول مدرس ناگهان از غیب برون آمد و بر سینه نامحرم زد (۱) و آن نیروی که نگذاشت قراردادی چنین مشکوک بر ایرانیان تحمیل شود، یعنی خلاصه روح ناسیونالیزم ایرانی، قویتر از آن است که بدست احمد شاه‌ها و وثوق الدوله‌ها شکستی یا از بین رفتنی باشد. تمام این حقایق را مسترنورمن و لرد کرزن و دیگر رجال مسئول انگلستان به خوبی دریافته بودند - دریافته بودند که در عرصه مبارزات مربوط به قرارداد، اثر وجودی احمدشاه تقریباً صفر است و نقش مهم صفحه سیاست رآمدانی مانند سید حسن مدرس اصفهانی، حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی، حاج سید ابوالقاسم کاشانی، حاج شیخ محمد حسین یزدی، آقا سید موسی بروجردی (از طبقه روحانیان) و مشیرالدوله پیرنیا، مشاور الممالک انصاری، مستشارالدوله صادق، ممتازالدوله، ممتازالملک، حاج میرزا حسن خان، حشتم السلطنه اسفندیاری، ذکاءالملک فروغی، حسین علاء، دکتر امین‌الملک مرزبان، حکیم‌الملک، ضیاءالملک فرمند همدانی، ارباب کبخسرو شاهرخ، حاج امین‌الضرب مهدوی، و بوشهری (از طبقه اشراف واعیان) بازی می‌کنند و احمد شاه کوچکتر از آن است که حریف این جبهه توانا گردد. در این صورت چه دلیل داشت که انگلیسی‌ها که باطناً همیشه سلطنت طلب هستند و هیچ پادشاهی را، جز اینکه علناً روی آنها شمشیر کشیده باشد، از سلطنت بر نمی‌دارند، بر ضد شهریاری جوان که کوچکترین ضرری به مصالح انگلستان در ایران نرزد بود (که سهل است آن مصالح را تا آنجا که قدرتش اجازه می‌داد حفظ کرده بود) توطئه کنند و او را از سلطنت بردارند؟ حقیقت این است که خود احمدشاه در این روزهای بحرانی از سلطنت ایران بیزار شده بود زیرا (به غلط) احساس می‌کرد که کشورش از دست رفته است و اگر بیشتر در این آب و خاک درنگ کند به احتمال قوی بدست کمونیست‌های گیلان اسیر و کشته خواهد شد. لذا با تشبیه به انواع حیل‌ها و غذاها می‌کوشید که هر چه زودتر ایران را ترک کند و با پول و ثروتی که تا آن تاریخ در بانکهای فرانسه انباشته بود زندگی آرام و بی‌دغدغه‌ای را در اروپا ادامه دهد. و با این همه، حتی پس از وقوع کودتای سوم اسفند که خطر تسلط کمونیست‌ها بر ایران بکلی از بین رفت، باز برای

۱- عین جمله مدرس (ملهم از شمر حافظ) در قسمتی دیگر از نطق مشهورش در جلسه

احمدشاه فرصت باقی بود که تصمیم قطعی خود را بگیرد: یا در ایران بماند و به طرزی صحیح و مہین پرستانہ (کہ لازمہ اش در آن تاریخ اعمال مؤثر قدرت سلطنتی بود) حکومت کند یا اینکه تاج و تخت ایران را به لایق تر از خود تحویل دهد و خود رہسپار نیس و مونت کارلو گردد. و ما می دانیم کہ او پس از پنج سال تردید و بلا تصمیمی سرانجام راه دوم را برگزید (از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا انقراض سلسلہ قاجاریہ در آذرماہ ۱۳۰۴ پنج سال طول کشید). پس تئوری عامیانه بعضی از مورخان یا مورخ نمایان ایرانی کہ انقراض سلسلہ قاجاریہ را بانحوہ رفقنار احمدشاه در شب مہمانی شہر دار لندن مربوط می کنند، افسانہ ای بیش نیست و بہترین دلیلش ہم همین است کہ در این تاریخ (یعنی دو سال بعد از نطق معروف احمدشاه در ضیافت شہر دار لندن) انگلیسی ها کماکان می کوشیدند کہ از استغای وی از سلطنت ایران جلوگیری کنند. (۱)

گزارش تلگرافی فورمن به لرد کزن

مورخ سوم ژانویہ ۱۹۲۱

د نخست وزیر (سپہدار رشتی) در این اواخر بہ من ہشدار دادہ بود کہ شاہ عنقریب سعی خواهد کرد کہ رضایت سفارت انگلیس را برای عزیمت فوری اش بہ اروپا جلب کند و عقیدہ اش این بود کہ اگر من (وزیر مختار بریتانیا) بہ ابتکار خود پیشنهاد اعلی حضرت را رد کنم معظم الیہ ممکن است علی رغم این مخالفت، نقشہ مسافرت خود را عملی سازد بہ این امید کہ بعداً، پس از ورود بہ اروپا، اولیای حکومت انگلستان را حضوراً قانع کند کہ این مسافرت برای ضرورت داشته است. بنا بر این پیشنهاد سپہدار این بود کہ اگر اعلی حضرت تقاضای مربوط بہ این مسافرت را پیش من مطرح کرد خیلی خلاصہ و مختصر بہ ایشان جواب بدهم کہ شخصاً اختیاری برای اخذ تصمیم در این بارہ ندارم و ناچارم کہ عین پیشنهاد ملو گانہ را بہ حضور مافوقم در لندن بفرستم. انتظار اکبر (سپہدار رشتی) این است کہ عالیجناب پس از اینکه تقاضای احمد شاہ (دایر بہ کسب اجازہ مسافرت بہ اروپا) بہ حضورتان احالہ شد نسبت بہ قبول آن روی خوش نشان نہد.

۱- مرحوم سردار سپہ (اعلی حضرت شاہنشاه فقید) در سفر نامہ خوزستان (ص ۵-۴)

با اشاره بہ سفر سوم احمدشاه بہ فرنگ چنین می نویسد:

«... قبل از عزیمت احمدشاه بہ فرنگ، با وجود اسراری کہ من در توقف اوداشتم وضمانت بقای سلطنت اودا می کردم. او بہ ایادی خارجی توسل می جست و بالاخرہ برای اعمال نظر شخصی و آزاد بودن در توسلات خارجی عزیمت پاریس کرد.

ہنگام عزیمت بہ کرمانشاہ، در حوالی خرابہ های سیاہ دهن قزوین، بعضی از ملتزمان رکاب او را از مسافرت های متواتر بہ فرنگ تقبیح کردہ بودند اما شاہ بہ رئیس دفتر مخصوص من (دبیر اعظم بہرامی) و چند نفر دیگر صریحاً گفتہ بود کہ او برای تماشای خرابہ های سیاہ دهن وغیرہ خلق نشدہ و ہر روزی کہ در ایران بسر برد یک روز از تماشای مناظر دلکشای نیس و پاریس عقب خواهد ماند! »

در این ضمن خود شاه را نیز ملاقات کرده ام و اعلی حضرت به من فرموده اند که وضع اعصابشان بینهایت خراب است و روز بروز هم بدتر می شود و آثار و علائم بیماری خود را بطور مفصل برایم تشریح کرده اند. پزشکان معالج استراحت کامل و فراغت مطلق از کارهای مملکتی را برای معظم الیه تجویز کرده اند که در ایران فراهم نیست و اصولاً خود اعلی حضرت بر این عقیده است که با توجه به وضع و خیم مملکت اجرای این مسافرت در حال حاضر (که هنوز مجلس افتتاح نشده) صحیح نیست . هم اکنون نغمه شکایت مردم از طرز کار معظم الیه که به مسائل مهم مملکتی توجه نمی کنند بلند شده است (گرچه شاکیان از علل پشت پرده خبر ندارند) و اگر ایشان ، علی رغم این شکایتها ، خاک کشور را ترك کنند مورد سرزنش قاطبه ملت قرار خواهند گرفت که چرا پست فرماندهی کشور را در این لحظه حساس ترك کرده و بیعلاقگی خود را نسبت به سرنوشت ایران عملاً نشان داده اند. مردم خواهند گفت که پادشاه مملکت در فکر آتیه کشورش نیست و فقط عجله دارد که خود را هر چه زودتر به اروپا برساند و در آنجا با پولهایی که در عرض این مدت به بانک های اروپایی منتقل کرده است مشغول عیش و نوش گردد .

اعلی حضرت به تمام این اشکالات و احتمالات واقفند و مع الوصف نظر مرا در این باره پرسیدند که اگر به مدت دو ماه ، پس از افتتاح مجلس ، برای مشاوره با پزشکان متخصص اعصاب در پاریس از ایران خارج گردند و ولیعهد (محمدحسن میرزا) را با اختیارات مطلق جانشین خود سازند ، آیا عملشان در نظر اولیای لندن ناخوشایند خواهد بود؟ يك چنین غیبت کوتاه (به عقیده اعلی حضرت) ضرری به مصالح انگلستان نخواهد زد چونکه خود معظم الیه کمافی السابق علاقمندند که این مصالح را حراست کنند. به اعلی حضرت قول دادم که روی پیشنهادشان مطالعه کنم ولی در ضمن خدمتشان عرض کردم که شخصاً کمی مشکوک و مرددم و فکر می کنم که اجرای نقشه مسافرت ، در بجهت این وضع بحرانی ، موقعیت ایشان را به خطر اندازد .

در اینکه وضع اعصاب شاه بینهایت خراب و آشفته شده است جای تردید نیست اما به عکس ادعای خودش ، این نادرستی اعصاب ناشی از درد یا بیماری خاصی نیست بلکه فقط و فقط نتیجه ترس است . علت حقیقی اصرارش که می خواهد ایران را هر چه زودتر ترك کند همین است که وقوع بحران و خیمی را در کشورش پیش بینی می کند و مایل نیست که در آن تاریخ در ایران باشد. اگر بالشویکها به تهران حمله کردند و دولت انگلستان به حمایت از ایران برخاست و خطر دفع شد آنوقت امیدوار است که دوباره به کشورش باز گردد. اما اگر دولت بریتانیا حاضر به کمک نشد و گذاشت که پایتخت و نواحی شمالی کشور بدست کمونیستها بیفتد ، آنوقت می تواند بطور دایم در اروپا اقامت گزیند.

بر مبنای اطلاعاتی که کسب کرده ام، شاه هنگام بازگشت از مسافرت اخیرش به اروپا مورد استقبال گرم و شورانگیز از جانب ملت قرار گرفت و اگر در همان تاریخ علاقه بیشتری به سرنوشت کشورش نشان می داد و فکر خود را فقط متوجه این موضوع نمی کرد که بر ثروت

و نقدینه شخصی بیفزاید و آنها را مرتباً به بانکهای خارجه بفرستند، احتمال داشت که محبوب قاطبه ملت گردد. اما نحوه رفتار معظم‌الیه در عرض این مدت که کوچکترین اعتنائی به مصالح ملت نشان نداده و فقط در فکر تأمین منافع شخصی بوده است، تمام طبقات ملت را نسبت به مقام سلطنت بدبین و مشتمز کرده است و بنابراین اگر کشورش را در این لحظه حساس رها کند و به خارجه برود احتمال بازگشت مجددش به ایران خیلی بعید است.

خود این مسئله (بازنگشتن شاه به ایران) بنفسه ضرری مهم نیست مشروط بر اینکه بشود جانشینی مناسب برایش پیدا کرد. اما خلع شدن وی از سلطنت در وضع کنونی کشور یکی از مهمترین عوامل ثبات مملکت را از بین خواهد برد آنهم در کشوری که عوامل بیم و بی‌ثباتی در آن، هم اکنون، بیش از حدی که صلاح است وجود دارد و ظهور عوامل جدید احتمالاً به انقلاب و تغییر رژیم مملکت منجر خواهد شد و این وضعی است که به عقیده من خواه ناخواه پیش خواهد آمد اگر قوای نظامی بریتانیا پیش از اینکه ترتیبی برای حفظ و حمایت ایران بدهند، خاک این کشور را ترک کنند.

رونوشت این تلگراف به هندوستان و بغداد و مقر نودرپر فورث در قزوین نیز مخابره

شد. « (۱)

سه روز بعد لرد کرزن به این تلگراف جواب داد:

جواب لرد کرزن

« امیدوارم قوی که به اعلی حضرت داده‌اید که عین تقاضای ایشان را برای اخذ تصمیم پیش من بفرستید، با لحنی ادا نشده باشد که معظم‌الیه را به دریافت پاسخی مساعد از جانب من امیدوار سازد.

به هر تقدیر، صریحاً به معظم‌الیه اطلاع دهید که تمایلشان به ترک وطن، آنهم در این لحظه حساس و وخیم، حتی به فرض اینکه بهانه ظاهری‌شان این باشد که فقط برای یک معامله دوماهه می‌خواهند به اروپا بروند، خواه ناخواه در چشم ملت دلیل جبن و بی‌ملاطقی به سرنوشت مملکت تلقی خواهد شد و اگر اعلی حضرت، علی‌رغم این اندرز صریح و دوستانه‌ما، بازهم در تصمیم خود مصر باشند و بخواهند ایران را ترک کنند، در آن صورت بهتر است از همین حالا بدانند که کوچکترین کمک یا حمایتی نباید از جانب ما انتظار داشته باشند.

با نظر شما موافقم که از بین اعضای خاندان سلطنت، اغلب آنهایی که احتمالاً جانشین اعلی حضرت خواهند شد از خود معظم‌الیه بهترند ولی در حال حاضر اگر بناست که حکومت ایران به بقای خود ادامه دهد باید سعی کرد که تا جایی که ممکن است از وقوع این حادثه شهر آشوب، یعنی استعفای مقام سلطنت و بیرون رفتنش از ایران، جلوگیری کرد. « (۲)

۱ - اسناد وزارت امور خارجه انگلیس - سند شماره ۶۲۶ - تلگراف مورخ سوم

ژانویه نورمن به لرد کرزن.

۲ - تلگراف مورخ ششم ژانویه ۱۹۲۱ لرد کرزن به نورمن - اسناد وزارت امور

خارجه بریتانیا - سند شماره ۶۳۶

پاسخ مجدد نورمن به لرد کروزن

مورخ هشتم ژانویه ۱۹۲۱

و اگر در ضمن مصاحبه خود با احمدشاه به ایشان قول دادم که عین خواسته معظم‌الیه را به اطلاع عالیجناب برسانم، منظورم از این عمل، به عکس تصور عالیجناب، هیچ این نبود که اهلی حضرت را نسبت به پذیرفته شدن تقاضایش امیدوار سازم. بلکه می‌خواستم که با در دست داشتن جواب ردشما، در موقعیتی باشم که بتوانم آب‌پاک روی دست‌شاه بریزم و به ایشان بگویم که وزیر خارجه متبوع من صریحاً با نقشه معظم‌الیه دایر به ترک ایران مخالفت کرده است

... شاه که ترسش از کمونیست‌ها به مرحله جنون رسیده است کارش از خجالت کشیدن و این قبیل ملاحظات گذشته است و گوشش ابدأ به حرف بدھکار نیست. در حال حاضر از لحاظ مالی دیگر احتیاجی به ما ندارد (چون مقرری سابقش مدتی است قطع شده) و بنابراین خود را آزاد حس می‌کند که هر وقت دلش خواست تاج و تخت ایران را رها کند. در ضمن چون برایش مسلم شده که عنقریب (یعنی پس از تخلیه ایران از قوای بریتانیا) ما حتی قادر به حفظ جان و مال او در کشورش نخواهیم بود لذا به خود حق می‌دهد که علاج واقعه را پیش از وقوع بکند.

بنابراین در حال حاضر نه وسیله‌ای برای ترساندنش داریم و نه امکانی برای امیدوار کردنش. و هر نوع دلیل یا انگیزه‌ای که ممکن بود او را وادار به قبول نصایح ما بکنند منتفی شده است. در عین حال باید آماده باشیم که عین این رویه را در آتیه از جانب سایر رجال و سیاستمداران ایرانی نیز تحمل کنیم چونکه همه آنها، اکنون که سودی یا حمایتی از ما دریافت نمی‌کنند، روز بروز نسبت به ما بی‌اعتنا تر خواهند شد.

اعضای سفارت ما و سایر آگهان سیاسی از مدت‌ها پیشتر این واقعه را پیش‌بینی می‌کردند که اگر کار ایران به اینجا کشید (که فعلاً کشیده) شاه کشورش را به قصد توطن در خارجه ترک خواهد کرد و سایر ایرانیانی که در وضعی مشابه قرار دارند به تقلید از سرور تاجدار خود پایتخت را، به قصد توطن در ایران جنوبی، ترک خواهند کرد. (۱)

در بحبوحه این نابسامانی شدید که وضع دولت و آتیه کشور هر دو متزلزل بود و پادشاه مملکت می‌کوشید تا دیر نشده خود را از مرزهای کشور بیرون اندازد، اتساع خارجه و اروپائیان مقیم تهران نیز در جنب و جوش بودند که هر چه زودتر خاک ایران را ترک کنند و به جنوب کشور یا نقاط امن دیگر بروند. بانک شاهی دستور برچیده شدن شبات خسود را صادر کرده بود و پولداران آن‌روزی ایران که موجودی خسود را معمولاً در بانک شاهی بریتانیا

حفظ می کردند از چهارسو ریخته بودند که پولها و مطالبات خود را از شعبات بانک مزبور وصول کنند.

بهار در تاریخ انقراض قاجاریه می نویسد: «... از قضا در همین روزها از طرف مأموران انگلیسی اقدامی عجیب صورت گرفت و شعبه های بانک شاهی را از ولایات برچیدند و شایع شد که زنان و کودکان اتباع انگلیس از ایران خارج خواهند شد و حتی بعضی از اعضای سفارت انگلیس مشغول حراج کردن اسباب و اثاثه خود شدند و بانک انگلیس مقیم تهران در جراید آگهی داد که نظریه احتمال حرکت دادن بانک از ایران هر کس در بانک شاهی امانتی دارد آمده دریافت نماید و مردم اسکناسها را آورده و پول نقد بگیرند.

این کارها در شاه زیادتر از مردم مؤثر شد!

تجار که از بسته شدن راه تجارت با روسیه زیانها دیده بودند چندان از تجدید روابط سیاسی دولتین بدشان نمی آمد زیرا هنوز مزره تجارت آزاد عهد قدیم زبردندان نشان بود سایر مردم هم تابع احساسات سیاسیون بودند که در تجدید روابط ایران و روس خطری فرض نمی کردند. اما شاه را از تزلزل تخت و تاج بیم داده بودند. او می ترسید! او از هر چیزی می ترسید و اکنون هم از بلشویزم می ترسد!

شاه مصمم شد برود به جنوب یا برود به اروپا، ولی رجال و سیاسیون و تجار مانع شدند و شاه را از این خیال کودگانه مانع آمدند...» (۱)

باتوجه به مطالبی که بهار در کتاب خود (مقدم بر قسمتهائی که نقل شد) نوشته استنتاجی که می خواهد بکند کاملاً آشکار است. او می خواهد ثابت کند که تمام این دوز و کلکها (منجمله برچیده شدن شعب بانک شاهی انگلیس در ایران) مبنی بر نقشه نهائی انگلیسیها بوده است که می خواسته اند مردم ایران را از قرارداد ایران و شوروی بترسانند و تصویب آن را متزلزل سازند.

در میان اغلب ایرانیان، بالاخص طبقه سیاستمدار کهنه فکر، بدبختانه این عقده خطرناک هست که در هر واقعه ای که مربوط به سرنوشت ملی و مصالح عالی کشور باشد سرانگشت سیاست انگلستان را تشخیص می دهند و خود را در این تشخیص عالمتر از دیگران می شمارند! حتی نویسنده ای به فضل و معلومات سیاسی بهار، از این عقده ملی مصون نمانده است و بسته شدن دوایر بانک شاهی و خروج اتباع بیگانه را از ایران، به تلویح، ناشی از نقشه نهائی انگلیسیها برای متزلزل کردن قرارداد ایران و شوروی شمرده است در صورتی که حقیقت مطلب کاملاً با این استنتاجات ظن آلود فرق دارد. اولیای وزارت خارجه انگلستان در این تاریخ حتی بیشتر از سیاستمداران ایرانی از این عمل وحشت پراکن بانک (که می خواست شعبات خود را در ایران برچیند) عصبانی بودند ولی به هر حال در قبال تصمیم یک مؤسسه خصوصی چه می توانستند بکنند؟

عصبانیت لرد کرزن از تلگرافی که در یکی از همین روزها (۲۱ ژانویه ۱۹۲۱) به مستر نورمن مخابره کرده کاملاً معلوم است:

و . . . واقماً نمی‌شود فهمید علت اینکه همه مردم به فکر فرار از تهران افتاده‌اند و دار و ندار خود را جمع می‌کنند چیست. موقمی که خود شاه، که شاید ترسوترین فرد در ایران باشد، تصمیم سابق خود را عوض کرده و به ماندن در پایتخت رضا داده است، اینهمه ترس و وحشت عمومی دیگر برای چیست؟ حال که دولت ایران قراردادی جدید با شورویها بسته یا اینکه در شرف بستن است و بناست که حکومتی جدید بزودی در تهران تشکیل شود، مردم برای چه اینقدر عجله دارند که هر چه زودتر پایتخت کشور خود را ترک کنند؟ اگر حکومت کمونیستی روسیه خیال داشت به ایران حمله کند دیگر برای چه قرارداد می‌بست. آیا عجیب نیست که حکومت شوروی از یک طرف با ایران پیمان ببندد و از طرف دیگر به تهران حمله کند؛ چرا مردم با این ترس و وحشت تهران را ترک می‌کنند. . . .» (۱)

تلگراف نورمن به لرد کرزن

«... درست است که شاه را با هزار زحمت راضی کرده‌ایم که فعلاً در تهران بماند و از جایش نجنبید ولی وحشت او به هیچ وجه از بین نرفته است و من فوق‌العاده مشکوکم - مگر اینکه پاشنه اوضاع غفلتاً به نفع ما بچرخد - که آیا خواهم توانست پیش از رفتن قوای نظامی بریتانیا از ایران از فرار معظم‌الیه به خارج مملکت جلوگیری کنم یا نه. امروز باز شاه را ملاقات کردم و بهترین کوشش خود را برای تشویق معظم‌الیه به ماندن در پایتخت بکار بردم. دلایل عمده ترس شاه عبارتند از:

۱ - به عقیدهٔ بعضیها، منجمله فرمانده نودپرفورث، حتی بفرض اینکه قرارداد دوستی ایران و شوروی امضاء شود، باز مهاجمهٔ بالشویک‌ها به تهران صورت خواهد گرفت. منتها دو احتمال هست: یکی اینکه خود کمونیست‌ها مستقیماً به پایتخت حمله کنند و دیگر اینکه جنگلی‌ها (با پشتیبانی سری بالشویک‌ها) دست به این کار بزنند.

۲ - فکر مردم هنوز از این حیث ناراحت است یعنی نمی‌دانند که مهاجمان پس از ورود به تهران چگونه با مردم پایتخت رفتار خواهند کرد.

۳ - فرمانده نودپرفورث بر این عقیده است که به دنبال عقب‌نشینی نیروی بریتانیا، و احتمالاً پیش از آن، در ایران انقلاب خواهد شد و اگر زمام این انقلاب بدست بالشویک‌های غیر ایرانی (وارد شده از قفقاز) بیفتد - کما اینکه احتمالش هست - در آن صورت جان خارجیان مقیم تهران ممکن است به خطر بیفتد و ظن قوی هست که حکومت مرکزی نتواند از عهدهٔ دفع این خطر برآید زیرا نه پول دارد، نه وقت کافی، و نه افسر خارجی تا بتواند با ترکیب این سه عامل آرتشی که قادر به مواجهه با کمونیست‌ها باشد تربیت کند درحالی که نیروهای نظامی موجود - ژاندارمری، پلیس، و نیروی قزاق - هیچ کدام قابل اطمینان نیستند.

۴ - عمل بانک‌شاهی که طبق دستور دریافت شده از لندن به برچیدن شعبات خودمشغول است، توأم با رفتار مشابه سایر مؤسسات تجارتهی بریتانیا، اعتماد عمومی را کاملاً سلب و

۱ - اسناد وزارت خارجه بریتانیا - سند شماره ۶۶۰ (تلگراف لرد کرزن به نورمن -

این‌طور به ذهن مردم تلقین کرده است که همه چیز از دست رفته و دیگر هیچ نوع امیدی به حفظ پایتخت نیست. رویه یأس آفرین آنها زندگانی اقتصادی و مالی کشور را فلج کرده و خطر انقلاب را افزایش داده است.

۵ - بدبینی بعضی از اروپائیان ذی‌منصب نسبت به آتیه ایران. این عده که قاعدتاً به علت همان موقعیت و مقامی که دارند باید از منابع موثق کسب اطلاع کرده باشند که خطر آنی ایران را تهدید نمی‌کند، بجای اینکه با نشان دادن متانت و خونسردی، تشویش خاطر مردم را تسکین دهند خود اسباب تولید وحشت اضافی شده‌اند.

ممکن است از حضرت اشرف استدعا کنم امر بفرمائید که متن این تلگراف عیناً منتشر گردد؟

لرد کرزن در حاشیه این تلگراف چنین اظهار نظر کرده: «مخالفتی با انتشار متن تلگراف ندارم. موضوع این است که مستر نورمن خیال می‌کند که ترس دولت بریتانیا باعث عمل بانک شاهی در تهران گردیده است در صورتی که من فکر می‌کنم قضیه به عکس باشد. مسئولیت وضع فعلی در تهران در درجه اول به عهده وزارت جنگ بریتانیاست که قوای نظامی خود را بیموقع احضار کرده، در درجه دوم به عهده وزارت هندوستان، و در درجه سوم به عهده کابینه است. ولی تردید ندارم موقعی که بحران به نقطه خطر رسید تمام کاسه و کوزه‌ها سر وزارت خارجه شکانده خواهد شد.» (۱)

در عرض همین چند روز (۲۱ تا ۲۵ ژانویه) بر اثر اقداماتی که لرد کرزن در لندن صورت داده بود از طرف هیئت مدیره بانک شاهی در لندن به مدیرعامل بانک در تهران دستور رسید که تشکیلات مرکزی بانک را به هیچ‌جای دیگر منتقل نسازد و کماکان در تهران باقی بماند.

«نا تمام»

